هوالعلیم

حقیقت حلم و اقسام آن(۱)

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۱

- مجلس چهارم

بیانات

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

مکتب وحی

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

الحمدلله الذى يحلم عنّى حتّى كانّى لاذنب لى

حمد اختصاص به خدایی دارد که صبور است، بردبار است، در قبال گناهان ما صبر دارد، صفتش و کرامتش صبر است. و شکیبایی و بردباری است، به نحو این‌که **کانّی لاذنب لی** هیچ گناهی ما مرتکب نشدیم، آنچنان صبور است مثل این‌که ما گناهی مرتکب نشدیم، حلم، همان‌طوری که عرض شد عبارت است از: عدم مجازات در ظرف و در موقعیتِ قابلیتِ مجازات. حلیم، به کسی گفته می‌شود که در موقعیت تلافی و انتقام صبور باشد و انتقام نگیرد، می‌تواند انتقام بگیرد ولی نگیرد. اگر

نتواند انتقام بگیرد خب اصلًا حلیم نیست. چون اصلا زورش نمی‌رسد، از عهده‌اش برنمی‌آید. چه بخواهد چه نخواهد منتفی است. مثل این‌که فرض بکنید که شخص بزرگی یک مردی، به یک ضعیفی زور بگوید. ظلم کند، خُب این نمی‌تواند انتقام بگیرد. و رد و دفع ظلم کند، این از اوّل نمی‌تواند، وقتی نتوانست آن وقت کار مشکل می‌شود. شما خیال نکنید اوضاع به همین‌طور می‌ماند. اگر انسان به یک ضعیفی به یک زیردستی زور بگوید و ناحق عمل کند، و آن هم از انسان رنجیده بشود، و نمی‌تواند هم کاری بکند، نه مسئله این‌طور نمی‌ماند، این‌جا یک مدّعی العموم ما داریم. مدّعی العموم چه کسی است؟ خداست، خدا می‌گوید خب، تو به این زور گفتی این هم نتوانست انتقام بگیرد، نتوانست تلافی کند، بنده که خواب نیستم. او می‌آید جلو، و اگر خدا هم بیاید جلو دیگر معلوم است کار به کجا خواهد کشید، یک دفعه کار می‌زند از ریشه درمی‌آورد کار را، مسئله را. مدّعی العموم ضعفا خداست. مدّعی العموم مظلومین خداست.

یکی از دوستان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در عراق بود. عیالی داشت و ظاهراً دوتا دختر هم از آن عیالش داشت. بله دوتا دختر، بسیار زن عفیفه‌ای بود، بسیار زن صالحه‌ای بود، بعد این شخص ظاهراً به یک شخص دیگر تمایل پیدا می‌کند. و او هم بی‌حجاب بود و در بغداد منزلش بود. هرچه دوستان این طرف آن طرف به او نصیحت می‌کنند. خب حالا که علی کلّ حال شرع که مانع تو نیست. شرع که جلوی تو را نگرفته است، حالا برو او را بگیر، ولی این را هم نگه دار. این زن را حفظ کن. این زن عفیفه، این زن نجیب، این زن متقیه، دیگر این را دیگر رها نکن. این را دیگر طلاق نده. این گوش به حرف نداد و او هم شرط کرد که مشروط بر این که عیال اولت را طلاق بدهید. این طلاق داد. این طلاق داد و بعد با او ازدواج کرد. بله خب! بالاخره ماه‌های اوّل که خب بحمدلله به خوبی و خوشی گذشت و معمولًا هم این‌طوری است، بله می‌گویند ماه چه؟ کم‌کم یک خرده شیرینی‌اش کم شد. ماه‌های بعد و تبدیل به شربت و خلاصه بعد سکنجبین و ترشی و تا این‌که بله دیگر به آبغوره و آبلیمو و از این چیزها

هم رسید. بله، در یک دعوایی که بین او و بین او اتفاق افتاد، این زن این دوتا دخترش را از پشت بام انداخت پایین. هر دوتا مردند. دوتا دختر چند ساله و بعد هم خود او هم که به جنون مبتلا شد و این هم زندگی‌اش. خلاصه زندگیش از هم پاشیده شد. و دیوانه شد دیگر. و مشخص بود و مرحوم آقای می‌فرمودند که این تمام به خاطر همین ظلمی که به این زن کرد. خب چرا؟ مگر خدا حساب و کتابی نگذاشته تو این دنیا، تو که می‌خواستی این کار را بکنی چرا از اوّل رفتی ازدواج کردی. چرا باید این‌طور باشد.

امام حسین علیه‌السلام یک عبارتی دارد، خطاب به حضرت سجاد، به امام زین العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: **«یا بنیّ ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصرا الاالله»** بترس از ظلم و ستم بر کسی که غیر از خدا پناه ندارد، حالا کسی که خودش زور داشته باشد آدم با او طرف بشود عیب ندارد. یکی می‌زند یکی هم می‌خورد. بالاخره، دوتا می‌زد. بالاخره یکی می‌خورد. بالاخره با هم ... ولی یکی هیچ راهی

ندارد، هیچ پناهی ندارد، هیچ نوع مفری ندارد، این را انسان خلاصه باید خیلی حواسش جمع باشد. این دیگر مدعی العمومش زور بازویی نیست که در اوست. مدعی العموم این آن ریاست و مُکنت و این‌هایی که نیست در اوست. مدّعی العموم چیست؟ مدّعی العموم خداست.

(عَلَیها مَلائِکةٌ غِلاظٌ شِدادٌ) مدّعی العموم این آن ملائکه‌ای هستند که آن ملائکه را دیگر نمی‌شود گول زد. مدّعی العموم این فرشتگانی هستند که آن‌ها غیر از حق چیزی در مخیله آن‌ها و در سرِّ آن‌ها راه ندارد. آن‌ها مدّعی العمومند. خب وقتی که آن مدّعی العموم‌ها بیایند وسط، همه این‌ها دیگر رفتن کنار و این غفلت، انسان را به این‌جا می‌کشاندها! این غفلت از این. درست شد؟

این حلم، حلم یعنی عدم انتقام. شخص قدرت دارد، قدرت دارد، ولی انتقام نمی‌گیرد. قدرت دارد یک کسی بود از دوستان، شخصی یک وقتی با او رفیق بود. آشنا بود بعد دیگر کم‌کم ارتباطشان با هم کم شد کم شد تا این‌که از خُصَماءِ او فرض شد اون شخص. و دیگر نسبت به او تَعدّی را به تَعدّی به

آبرو و عرض و حیثیت و این‌ها رسانده بود. یک روز من خدمت مرحوم آقا بودم که آن شخص آمد و من در این اتاق کنار بودم و برای مرحوم آقا آن کارهایی که آن شخص انجام می‌داد برای آقا تعریف کرد. خیلی ایشان متأثّر شدند، بعد گفت آقا من چه کنم. من هم تلافی کنم؟ تلافی به مثل کنم؟ ایشان فرمودند: نه آقا! نه آقا! شما اصلًا اعتنا نکن، بگذار آن‌ها هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند، اصلًا شما اعتنا نکن. شما أمر او را به خدا واگذار کن. امر او را، عبارت ایشان این بود من قشنگ داشتم می‌شنیدم. شما أمر او را به خدا واگذار کن. حتّی به او فرمودند: حتّی اگر این یا آن مثلًا از شما راجع به این شخص سؤال کردند، شما بگوئید ما که از این‌ها چیزی ندیدیم. ما که از این‌ها مطلبی ندیدیم. مسئله را به این کیفیت ختم کن. نگذار این حرف خودش موجب یک مسائلی بشود. هر حرفی که بزنی هر نکته‌ای که مطرح کنی چه بسا خود او ممکن است امواجی را به وجود بیاورد و آن امواج هی شعاع بیشتری را به خود بگیرد. بگو نه، ما چی؟ ما که

چیزی را ندیدیم. آقا مدتی نگذشت که ورق برگشت. حالا آن شخص که این کار را می‌کرد. در نهایت عزت و در نهایت قدرت و متکی به همین امور ظاهر و همین قدرت‌های ظاهر (جا افتادگی نوار)، متّکی به همین ریاسات ظاهری، متّکی به همین عناوین ظاهری، متّکی به همین قدرت‌های ظاهری، بر این اساس به نحوی که حتّی افراد عادی هم می‌گفتند که دیگر خیلی این، مسئله‌اش مشکل شده، خدا عاقبتش را به خیر کند، عاقبتش را به خیر کند بله، یک نفر نقل می‌کرد و می‌گفت: من در منزلش بودم. در منزلش، که از فرودگاه به او تلفن کردند که فلان هواپیما آماده حرکت است، شما هنوز نیامدید؟ گفت: می‌گفت جلوی خودم گفت: هواپیما را یک ساعت و نیم به تأخیر بیندازید من یک کاری دارم تا برسم. التفات می‌کنید! یک هواپیما را با ۲۰۰ تا مسافر و چقدر، گفتند یک ساعت، این‌طور بود وضعیتش. آقا، یک مرتبه کار برعکس شد از این رو به آن رو، همان‌هائی که پشت او بودند او را رها کردند. همان‌ها، همان‌هائی که به آن‌ها متّکی بود و همان‌هایی که بر اساس آن قدرت رَتق و فَتق می‌کرد.

همان‌ها! و بعد هم چه شد؟ بعد هم، خلاصه دفنش کردند. حالا دیگر، ما دیگر اسرار را فاش نکنیم. خلاصه فوت کرد، بله. گفت ما را فوت کردیم. خلاصه ما را فوت کردیم شد. و بعد هم زندگی او برگشت، وضع او چه شد. اوضاع او چه شد این احوال؟

باز یک روز در خدمت مرحوم آقا من بودم همان شخص آمد داشت این جریانات را تعریف می‌کرد. وقتی که تعریف کرد. این‌طور شد. این‌طور شد. فرمودند: حالا متوجه شدی تفویض امر به خدا چه می‌کند؟ فهمیدی؟ تمام این‌ها به خاطر مسائلی بود که بر شما آورد. ولی بعد نصیحتش کردند. شما برو برای او دعا کن. حالا که این‌طور شد دیگر حالا که دست ... اقلّاً آن‌جا خدا با او. چیز کند بالاخره وضعش که پیش آمد مایه عبرت. بله ... آن‌هایی هم که پشت این را داشتند بر سرشان همان آمد که بر سر این آمد. همه! منتهی چی؟ هر دوره یک عده، هر زمان یک عده، سری اوّل الان، سری بعد، بعد، سری بعد، بعد. همین در زمان سابق چه بوده است؟ همین

حکام سابق، شاه این‌ها مستِ سلطنت، مستِ غرور، مستِ عزت، مستِ جاه و شوکت، تنها چیزی که در مخیله‌شان نمی‌ماند خدا و پیغمبر بود دیگر. می‌گیریم و می‌بندیم و مائیم و ما چه هستیم. و چه کسانی از آن‌ها بر این مملکت ظلم کردند. همین‌طور مرتبه، مرتبه در هر زمانی یک مرتبه آن‌ها مشمولِ خشم و غضب الهی شدند. سری اوّل یک عده، بعد سری بعد، نوبت خودش، بیچاره بدبخت از این طرف به آن طرف، از این کشور به آن کشور، کسی راهش نمی‌داد. کسی قبولش نمی‌کرد، أصلًا کسی قبولش نمی‌کرد. دائماً در حال حرکت، دائماً مثل یک مسافر، از این طرف به آن طرف. این چیست؟ این مدّعی العموم، مدّعی العموم آن‌جا ایستاده. مدّعی العموم نسبت به مسائل نظر دارد. مدّعی العموم مطالب را از نظر دور نگه نمی‌دارد. این‌ها انتقام دیگر.

حالا این حلم، حلمه! حلم چه نوع حلمیه؟ آیا حلمی است که انسان باید حمد کند خدا را بر این حلم یا نه؟ حلمی که بر اساس انتقام است.، و بر اساس قهّاریت است، و بر اساس إبراز و إظهار و

تجلّی صفات جلالیه است، این‌که قابل حمد نیست، حمد خدایی را که یک همچین حلمی داری پدرِ ما را درمی‌آوری این حمد ندارد، مثل این‌که خب بگوئیم که حمد خدایی را که ما را روز قیامت عذاب می‌کنی. این حمد دارد؟ این حمد ندارد، همیشه حمد بر اساس صفات جمال تعلّق می‌گیرد. حمد خدا را برای جمالت، حمد خدا را برای کمالت، حمد خدا را برای علمت، حمد خدا را برای رحمت و عطوفتت. حمد خدا را برای رزق و خلق و تربیت و چیز این‌ها همه چی؟ این‌ها همه حمد است، حمد خدایی که، خدایا ما را عذاب می‌کنی، خدا یکی از صفاتش قهاریت است. حمد دارد؟ حمد مخصوص خدایی است که حلم او موجب نابودی ماست. اگر امام سجّاد علیه‌السّلام منظورشان از این حلم این است؟ حلمی است که از پس انتقام است، حلمی است که برای آیه شریفه می‌فرماید: (نُمْلِی لَهُمْ لِیزْدادُوا إِثْماً) ما که داریم حلم به خرج می‌دهیم، ما که داریم صبر می‌کنیم، ما که داریم ألان در این‌جا داریم، توقف می‌کنیم، دست نگه داشتیم به خاطر

این‌که این‌ها گناه کنند. پدرشان را بعد درمی‌آوریم. حالا آن‌ها بیایند بگویند الحمدلله، که خدا دست نگه داشته بعد می‌خواهد پدرمان را درآورد. درست است. طبعا نیست این‌طور دیگر، آن‌هایی که می‌خواهد پدرشان را درآیدها! نه ما که کنار ایستادیم می‌گوییم خودت می‌دانی، (إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُک) حضرت عیسی گفت: خدایا اگر این‌ها را می‌خواهی عذاب کنی خودت می‌دانی. " وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّک أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ[1] اگر هم بیامرزی خب غفور تو هستی. رحیم تو هستی. اما نه آن‌ها، آن‌هایی که خدا می‌خواهد عذابشان کند می‌گویند الحمدلله، که خدا دارد به ما طول عمر می‌دهد. و با این طول عمر، هی گناهمان را زیاد کنیم بعد آن‌جا حسابمان را برسد. معنی ندارد یک هم‌چنین حلم معنی ...، حمد معنی ندارد.

پس منظور حضرت سجّاد چیست در این‌جا؟ که می‌فرماید: **الحمدلله، الحمدلله الذی یحلم عنّی**، حمد و ستایش و سپاس مخصوص خدایی است که

---

[1] آیه ۱۱۸ از سوره ۵: مائده.

نسبت به گناهان من به دیده اغماض می‌نگرد. این چه حلمی است؟ آیه شریفه دارد که: (إِنَّ اللَه لا یغْفِرُ أَنْ یشْرَک بِهِ وَ یغْفِرُ ما دُونَ ذلِک) خدا از شرک نمی‌گذرد از این یک قلم جنس نمی‌گذرد، زیاد دارد خدا جنس، خیلی، آدم‌های عدیده، انسان‌های متفاوت، خوب، بد، مراتب، مراتب مختلفه، همه، ولی یک قلم جنس هست که آن یک قلم جنس را خدا در حیطه الوهیت و در حیطه ربوبیت خودش راه نمی‌دهد. و آن چیست؟ آن شرک است. شرک یعنی: در مقابل خدا قد علم کردن، در قبال پروردگار ایستادن، در قبال خدای متعال إظهار وجود و إبراز وجود کردن، خدا این را نمی‌گذرد، از این مسئله نمی‌گذرد. چرا خدا نمی‌گذرد؟ چرا خدای تعالی فرمود: (إِنَّ اللَه لا یغْفِرُ أَنْ یشْرَک بِهِ وَ یغْفِرُ ما دُونَ ذلِک) یعنی گناه، انسان گناه بکند نمی‌گویم گناه کنیم ها! نه حیف است، حیف است انسان گناه کند و بعد توبه کند. ولی اگر گناه کردیم، مأیوس نباشیم، این است.

به آقای حداد عرض کردم رضوان اللَه علیه آقا ما

خیلی گناه کردیم، ما آن موقع ۱۷ سالمان بود. ۱۶ سالمان بود. آقای حداد فرمودند: گناه چیست آقا؟ بگو خطا، بگو خطا کردیم. گناه چیست؟ سالک که گناه نمی‌کند. ایشان فرمودند ها! من از خودم نمی‌گویم. سالک که گناه نمی‌کند. خطا، لغزش، بله ایشان فرمودند: خطا، زلّات بله، این چیزها، خب، حالا ما هرچه فکر کنیم می‌بینیم خب این‌که خدای متعال فرموده است که: (إِنَّ اللَه لا یغْفِرُ أَنْ یشْرک بِهِ وَ یغْفِرُ ما دُونَ ذلِک) مادون شرک چیست؟ خب گناهان معروفند دیگر. محرمات معروف هستند. شرب خمر است و فرض کنید که نمی‌دانم، دزدی است و فرض کنید که قمار است و عرض می‌شود که محرماتی که خب داریم دیگر ترک صلاة است و ترک صوم است و خب این‌ها همه مشمول این آیه هستند دیگر. چون در این‌جا که شرک ورزیده نشده، همه این‌ها مشمول چه هستند؟ این آیه هستند. عجیب این‌جاست آقا یک آیه داریم من همین داشتم می‌خواندم الان **(إنه کتب ربکم علی نفسه الرحمة)** این خیلی آیه عجیبیه! خیلی آیه عجیبیه! کتَبَ نوشته. نه این‌که خدا گفته، إنَّ اللَه قالَ فرض

کنید هُوَ رَحمنُ وَ هُوَ رَحیمُ وَ هُوَ .. نه کتَبَ: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا کتِبَ عَلَیکمُ الصِّیامُ کما کتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکمْ» وقتی که بخواهند تأکید راجع به یک مطلبی را اثبات کنند. با کتب می‌آورند. کتب یعنی محکم شده. اصلًا معنای لغوی کتب یعنی محکم کرد، ثبت کرد معنای کلمه ثبت، و هیچ چیزی مانند نوشته نیست حتی شما صحبت هم بکنید، صحبت بکنید. آن شخص می‌گوید نه من این‌طور شنیدم. خب چطور اثبات می‌کنید. حالا باید یک ضبط صوت باشد دیگر. ضبط صوت باید باشد. ضبط صوت هم اگر باشد می‌گوید حالا من اشتباه شنیدم. زود رد شدی. اما وقتی که بنویسی دیگر جای انکار نیست. ها. بنویس وَ لْیکتُبْ بَینَکمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ باید بنویسد کتابت داشته باشد. کاتب بالعدل یک نویسنده‌ای با عدالت از روی عدل باید بین این دو، شما بنویسد. در چیز، در روایت داریم وقتی حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه‌السلام همان که ما را از آن‌جا آورد پایین ها. گفت «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود»، این آدم خدا خیرش بدهد، «آدم

آورد در این دیر خراب آبادم». دیر، دیر خراب است منتهی به خرابی آباد شده، آدم آورد مرا در این‌جا، خب بالاخره او هم دستش درد نکند. اگر نمی‌آمد که این همه مجملات به تفسیر نمی‌رسید. این همه عرض می‌شود که ابهامات این صُوَرِ علمیه عرض می‌شود که علم پروردگار که صورت عینی پیدا نمی‌کرد. بالاخره او هم زحمت کشیده بیخود این کار را نکرده دیگر، در یک شعر دیگر می‌فرماید:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت *** نا خلف باشم اگر من به جوی نفروشم

خیلی عجیب است. یکی از محسّنات أشعار حافظ این است. که همیشه دو پهلو صحبت می‌کند. یعنی همه جور می‌شود، چند قسم معنا کرد. این جناب آدم أبوالبشر ما را آورد پایین. یک روز خدا گفت خب رو کرد به خدا گفت: خدایا خب این حالا ما را که آوردی پایین یعنی خودمان آمدیم پایین. بله گندم خوردیم، ما را بیرون کردند. حالا که آمدیم پایین ببینیم این ضَراری ما بچه‌های ما، نسل‌های ما، این‌ها که هستند؟ چه جور هستند؟ در آن‌ها آدم بد است، آدم خوب است این‌ها را یک نگاهی بکنیم.

پرونده را ببینیم. خدا آن پرونده را که صورت عینی بود. صورت علمی اشیاء بود. آن صورت علمی را آورد به حضرت آدم نشان داد. حضرت آدم نگاه می‌کرد. در این نسل او که همین‌طور می‌آید. همین‌طور می‌آید و می‌رود. همین‌طور نسل‌ها یکی بعد از دیگری، یک دفعه چشمش به حضرت داوود افتاد. دید حضرت داوود عمرش کم است. سی سال است. یا بیست و دو سال یا سی سال، این‌طور در نظرم است. گفت: خدایا این عمر کم است، عمر داوود. دیگر من تقدیرم بر این است که این عمرش کم باشد دیگر. گفت: نمی‌شود این‌طور؟ بالاخره بچه‌ام است. برای چه؟ خدا گفت: خب کاری ندارد، ما عمر تو را زیاد کردیم، تو بردار از عمر خودت به او بده. خیلی می‌خواهی بذل و بخشش کنی، از جیب مبارک بده. ما دیگر کاری نداریم. قلم ما رفته روی سی سال. فرض کن من باب مثال. دلت می‌خواهد از جیبت خرج کن. چرا می‌خواهی بیایی از خزانه، خزانه ما همین، تمام شد. این، ما درش را بستیم. از جیبت می‌خواهی بسم اللَه. صد سال به او

بده، دویست سال بده. هرچه دلت می‌خواهد به او بده. او هم برداشت یک سی سال آن هم چقدر، اضافه کرد. حالا شد شصت سال. خب سی سال حالا از عمرش کم است دیگر. از آن طرف هم خدا به او گفته بود که چقدر عمرش است. وقتی عزرائیل آمد سراغش گفت هنوز سی سال از عمرم مانده. کجا آمدی؟ گفت: خودت بخشیدی. گفت کی؟ یادم نیست. آن موقع هم که ضبط صوت و این حرف‌ها هم نبود، جبرئیل بنده خدا هیچ چیز هم نداشت که بیاید اثبات کند. دعوا را اثبات کند. گفت خدایا این می‌گوید من چیز عزرائیل، عزرائیل آن ملک قابض الارواح، آن هم آمد و گفت که خدایا این این‌طور می‌گوید. می‌گوید که ما نداریم. یادم نمی‌آید. راست هم می‌گفت، راست هم می‌گفت. این قضیه را مرحوم آقای انصاری نقل می‌کردند. رضوان اللَه علیه بعد مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: راست می‌گفت آدم، واقعاً یادش رفته بود. نمی‌خواست زیرش بزند. واقعاً یادش رفته بود. خب طریق اثبات هم که نمی‌شد به نحوی. دیگر خدا گفت چاره‌ای نیست باید در خزانه را باز کنیم یک

سی سال دوباره در تقدیرمان اضافه کنیم. مسئله را خلاصه چیز کنیم. هیچی از آن به بعد دیگر قرار شد بر این که هر قضیه‌ای انجام می‌شود بین دو نفر بنویسند. تا این‌که کسی زیرش نزند. نیاید بگوید که از آن به بعد، درست شد؟ کتب یعنی این، یعنی نوشت، نوشتن. در نوشتن دیگر اشتباه نیست.

آقا فلان کس این حرف را زد به چه دلیل؟ این‌ها این نوشته‌اش، نوشته. آیات قرآن در آن ... این‌ها به چه دلیل؟ این آیه قرآن تحریف هم نشده. این آیه قرآن درست شد. (کتَبَ ربُّکمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) خدا بر خودش رحمت را نوشته است نه این‌که گفته است. نوشته است رحمت را. ثبت کرده، چه چیز؟ آن رحمت چیست؟ آن مغفرت چیست؟ انّه مَن عَمِلَ مِنکم. این آیه این‌جاست. خیال می‌کنم همین باشد. بله همین. کتَبَ ربُّکمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ) این جهالت درش خیلی معناست. ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ خدا بر خودش ثبت کرده، که هر کسی از شما عمل سوء را از روی ندانم‌کاری و از روی نفهمی و

جهالت، جهالت یعنی عدم بصیرت، شیطان گولش زده است ضعف داشته، شیطان عرض می‌شود که از روی جهالت از روی ضعف از روی نفهمی از این مطلب، یکی آمد پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یک زنی گفت یا امیرالمؤمنین مرا تطهیر کن. حضرت فرمود: خب، من کار خلافی انجام داده‌ام. حضرت فرمودند چه می‌گویی؟ حافظه‌ات را از دست دادی نمی‌دانم چی آمدی تو برو، برو خانه‌ات، برو پی کارت. اشتباه می‌کنی. فلان می‌کنی. خیال می‌کنی، تصور می‌کنی. قاطی کردی، به اصطلاح و این حرف‌ها، چی؟ به جهالت است دیگر. اگر به جهالت نباشد که بلند نمی‌شود بیاد سراغ امیرالمؤمنین بگوید یاعلی طهّرنی. معلوم می‌شود به جهالت انجام گرفته است. وقتی به جهالت انجام می‌گیرد، آن وقت امیرالمؤمنین چه است؟ امیرالمؤمنین حقیقت قرآن است، امیرالمؤمنین حقیقت این آیه است. (. کتَبَ ربُّکمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ) او می‌فهمد ألان مصداق این آیه این‌جاست. این‌ها را ما نمی‌فهمیم. این‌ها را فقیه می‌فهمد. فقیه چه کسی است؟ امیرالمؤمنین است. نه مثل ماها، ما متفّقه هم نیستیم .. کتَبَ ربُّکمْ

عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ انّ هر کسی عمل سوئی را به جهالت انجام بدهد. از روی ندانم‌کاری. از روی نفهمی. **ثمّ تابَ مِن بَعدَهُ**. بعد توبه کند. **وَ أصلَحَ** کار خودش را درست کند. توبه کند و اصلاح کند، در صدد اصلاح هم بربیاید، کتب چی؟ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. خدا غفور و رحیم است. خدا غفور و رحیم است.

این قضیه الان یادم آمد. یکی از دوستان نقل می‌کرد، می‌گفت: آمدم خدمت مرحوم آقا، خیلی وقت پیش از دوستان سابق است، مرحوم آقا به او دستور توبه دادند. با شرایط خاص و با ذکر مسائل خاص، می‌گفت: ما شب جمعه‌ای این دستور را انجام دادیم. یا صبح بین الطّلوعین این دستور را انجام دادیم و در بیرون هم انجام دادیم. رفته بودیم بیرون شهر و در آن‌جا، کوهپایه کنار کوه انجام دادیم و بعد خیلی منقلب بودیم خیلی زیاد و همین‌طور که حرکت می‌کردیم بی‌اختیار دستم بلند شد و گفتم خدایا این شخص دوست تو است از دوستان تو است به ما دستور داده است این نحوه انجام بدهیم

حالا ما انجام دادیم. ما از شیعیان پیغمبر تو هستیم و از نسلِ، از امت پیغمبر تو هستیم. اگر ما را بیامرزی و ببخشی، طبعاً پیغمبرت را خوشحال کردی و اگر ما را نیامرزی، پیغمبرت خوشحال نشده، یکی از امتش، و از منتصبین به او هنوز در کدورتِ گناه گرفتار است. هنوز در ظلمت، خدایا تو راضی ندار ناراحتی رسول خودت را بر مسرت سرور رسولت. گفت تا ما این حرف را زدیم. یک دفعه نگاه کردم به خودم دیدم من اصلًا گناه نکردم. اصلًا هیچ گناهی من انجام ندادم. هرچه به خودم فشار آوردم، إ چه شد؟ من دیدم نه، من اصلًا در عمرم گناه نکردم. دوباره با خودم فکر کردم که مگر می‌شود؟ خب خودش را می‌شناخت، لابد بالاخره هر کسی خب اشتباه دارد دیگر در زندگی‌اش اشتباه دارد. دیدم نه من اصلًا از من گناهی سر نزده است. اصلًا حالا یک پله بالاتر از این هم هست ها، حالا می‌گویم، بله بعد می‌گفت: همین‌طوری گیج شدیم. بعد یک دفعه یاد این مسئله افتادم، که مرحوم آقا در همان زمان،

فرموده بودند: **التائب من الذنب کمن لاذنب له.**[1]

روایت داریم از معصوم علیه‌السلام، که فرمود: کسی که از گناه توبه کند مثل این‌که گناه نکرده است، اصلًا گناه نکرده است، البته، خب در بعضی از اوقات این قضیه شهود می‌شود برای انسان، در بعضی از اوقات شهود نمی‌شود. پیغمبر اکرم **صلّی الله علیه و آله و سلم** در عرفات عصر آن روزی که قصد حرکت و إفاضه به مشعر را داشتند، عصر مردم را جمع کردند. بر ناقه خودشان سوار بودند. سوار بر شتر، مردم هم دور، خطبه‌ای در آن‌جا خواندند. در آخر خطبه فرمودند: **أفیضُوا فَقَد غَفَرَ الله لَکم جَمیعَ ما قَد سَبَقَ مِنکم.** به این عبارت یا به این مضمون، «حرکت کنید، حرکت کنید به سوی مشعر که خداوند تمام آنچه را تا به حال کردید آمرزید»، پیغمبر دارد می‌گوید دیگر. استثنا هم نمی‌کند، شما بله، شما نه، شما بله، شما نه، شما یک مقداری ۱۰ درصد، نه. **فَقَد غَفَرَ الله لَکم،** همه شما را آمرزید.

و این یک مسئله عجیبی است ها، این قضیه را

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٤٣٥.

انسان خودش می‌فهمد ها. کسانی که در عرفات هستند و متوجه هستند، این مطلب را احساس می‌کنند. برای همین است که فرمود: **ألحَجُّ عَرَفَة**[1]، کسی که عرفات را درک کند و از دنیا رود این حج را انجام داده دیگر لازم نیست نیابت بگیرید حجی از طرف آن شخص انجام دهد. **عرفات حج است** خُب این چیه؟ برای همین است آن رحمت پروردگار آن رحمت، رحمتی است که وقتی که بیاید دیگر هیچ چیز را باقی نمی‌گذارد و اصلًا ... یا درباره زائرین حرم سیدالشهداء علیه‌السلام هم همین هست. کسی که حرم امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند خارج نمی‌شود از آن حرم مگر این‌که خداوند مانند بچّه‌ای که به دنیا آمده متولد شده، حتی عبارت این است مانند طفلی که بدنیا آمده خداوند تمام گناهان او و تمام خطاهای او را همه را می‌بخشد. درست شد. خب این هم به خاطر همین که سیدالشهداء علیه‌السلام آن رحمت واسعه است دیگر. عَلی کلِّ حالٍ حالا بالاتر از این، این است که شخص دیگری

---

[1] ۲. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۹۳.

و اشخاص دیگری نقل می‌کردند، می‌گفتند بعضی از اوقات ما که نظایر این دستورات را انجام می‌دادیم، ما بعد نه تنها احساس می‌کردیم گناه نداریم، بلکه تمام گناهان گذشته را ثواب می‌دیدیم این خیلی دیگر عجیب است. حالا این می‌گفت من احساس می‌کردم گناه ندارم. اصلًا گناه انجام ندادم این نه! این احساس می‌کرد. البته بطور مجمل نه به طور مفصّل. یک به یک بطور مجمل در زندگی‌اش همه‌اش ثواب انجام داده همه‌اش است چرا؟ چون نفس متبدّل شده است نفس در این‌جا متغیر شده است این‌ها مال چیه؟ مال لایشرک بِه. چرا گناهانی که در حیطه شرک است از این قائده مستثنی است و گناهانی که مادون شرک است چرا؟ چون خدای متعال غیور است. و غیرت او غیر را نمی‌پذیرد. ما هر گناهی که بکنیم فرض کنید که نماز نخواندیم. یک روز حالا. خب این در این‌جا کاری که انجام شده در حیطه حکومت و قلمرو و حکومت او انجام شده است نماز نخواندیم مشغول به بازی شدیم نماز نخواندیم، مشغول فرض کنید که، به مطالعه شدیم. نماز

نخواندیم مشغول به حرکت و فرض کنید که راه رفتن و فرض کنید تو خیابان شدیم، رفتیم چیزی بگیریم. در حیطه فعل و حیطه حکومت او این عمل انجام گرفته است هرچه بخواهد باشد. امّا اگر انسان بیاید در مقابل پروردگار بایستد و عناد کند. شرک بخواهد بورزد، شرک بخواهد بورزد. یعنی بگوید خدایا تو هر که هستی برای خودت، من هم این کار را انجام نمی‌دهم. من هم در این قبال تو می‌ایستم. نه این‌که از روی نفهمی، از روی بیچارگی، از روی غفلت، از روی چیز، نه، از روی عناد. می‌گوید من نمی‌کنم. فقیر می‌آید دم در می‌تواند کمک کند مساعدت کند. می‌گوید من نمی‌خواهم انجام بدهم. (قطع صوت تا صفحه آخر صوت قطع و جا افتادگی نوار دارد ظاهراً مطلب صحیح است) هر کسی رازقش هست برود خودش نانش هم بدهد.

یک حکایتی خوانده بودم خیلی حکایت عجیبی بود. بله، نوشته بود یکی از وزرا، وزرای خلفای عباسی بود. این شخص بله عیالی گرفته بود. و روزی نشسته و مشغول صرف غذا بودند که یک مرتبه سائلی می‌آید دم در گدایی می‌آید و اظهار فقر

و عرض می‌شود وجوع و این‌ها می‌کند این می‌آید می‌گوید دیگر بیا غذا بردار ببر به او بده یک مقدار غذای برمی‌دارند تو ظرف، برمی‌دارند می‌برند این می‌رود می‌دهد به این شخص، وقتی برمی‌گردد. می‌بیند این زنش دارد گریه می‌کند خیلی ناراحت است می‌گوید: چرا گریه می‌کنی. نگفت و بالاخره گفت. یک روز این گدایی که آمد دم در شوهر قبلی من بود. یک روز ما نشسته بودیم، بر سر سفره، یک فقیری آمد دم در و غذا خواست و هرچه التماس کرد این به او گفت برو بگو غذا نداریم. و با پرخاش و تندی او را از خانه خودش راند. آن رفت و نفرینش کرد. گفت حال که مرا چیز می‌کنی، خدا ان‌شاءاللَه آن چیز .... شخص مکنت داری بود و این قضیه و از آن‌جا به بعد دیگر وضع زندگی ما برگشت. کم‌کم وضع زندگی ما برگشت و این ورشکست شد و این چه شد. چه شد تا این‌که حتی قادر بر روزی من هم نبود. من را طلاق داد. مرا طلاق داد. و من مدتی بودم تا این‌که بر حسب اتفاق و این‌ها دیگر تو آمدی ما را گرفتی. تا این حرف را زد. این شروع کرد به

خندیدن. گفت اون گدایی که آن روز آمد دم در من بودم. التفات می‌کنید. این‌ها همه عبرته ها این واقعیته ها."[1] عناد نباید انجام داد. در قبال خدا نباید ایستاد. سرکشی نباید کرد. این ذلّات این‌ها خدا می‌گذرد. از این‌ها همه خدا رد می‌شود. اما نباید انسان عملی را که انجام می‌دهد در آن جنبه شرک باشد. جنبه دوئیت باشد. پس شرکی که مقصود آیه است در این‌جا نه این شرک به عنوان بت پرستی است. این شرک در مقام عمل است. یعنی انسان در نفسش غیر از خدا را شریک قرار بده در کارش مراجعه کند به یک شخصی به خاطر دنیا من تواضع غنّیا لغناه فقد کفر کسی که غنّی را به خاطر غنایش تواضع کند این کافر است این شرک مفصوده تواضعه، تواضع باید برای خدا باشد. تواضع برای غنی نباید باشد اگر این را خدا نمی‌گذرد تو غنی را به خاطر غناش تواضع کردی حالا صبر کن در قبال خدا استکبار و استنکار داشته باشد. در قبال خدا و در مقابل او بایستد. در قبال حکم خدا بایستد. این

---

[1] آیه ٤٨ از سوره ٤: النساء.

شرک است نه این شرک بت پرستی و سنیت و این‌ها، این‌ها شرک نیست.

اگر یک شخص شرک بورزد و سنیت یا سنمیت و امثال ذلک داشته باشد. از روی نفهمی، خب این مستضعف است چیز مشمول آیه استضعاف قرار می‌گیرد "[1] یا مستضعف فکری هستند، فکرشان استضعاف دارد. یا از نظر ظاهر استضعاف دارند. نیرو و قوه ندارند. استضعاف فکری دارد، چه فرقی می‌کند بین کسی که بت پرست باشد یا بین یهودی و مسیحی که این‌ها از استضعاف فکری خودشان بر همان و تیره و بر همان نهج و بر همان عقیده‌شان قرار دارند. چه فرقی می‌کند استضعاف، استضعاف است دیگر. یعنی واقعاً اگر کسی از روی نفهمی ولی از روی واقعاً عقیده و صفای خودش به سنیت و سنمیت گذران کرده است. عمر خودش را در روز قیامت خداوند او را مستحق عقاب می‌کند. می‌گوید تو از مشرک از دنیا رفتی. می‌دانستم. همان‌طور که یهود و نصاری مستضعف هستند. همان‌طور که آن

---

[1] آیه ۹۸ از سوره ٤: النساء.

هم مستضعف است دیگر. با فرض استضعاف‌ها من خودم سراغ دارم فردی را که مسلمان شده بود و بعد اهل او، او را به مسیحیت برگرداندند و این گریه می‌کرد. این زن گریه می‌کرد همین‌طور و از این‌که می‌دید نمی‌تواند به واسطه عقیده خودش و به واسطه ایمان خودش در کنار شوهرش و بچّه‌های خودش قرار بگیرد. همین‌طوری گریه می‌کرد و می‌دید چاره‌ای هم ندارد. آن دین نمی‌گذارد او در کنار این‌ها باشد. خب این چیست؟ این استضعاف ندارد؟ استضعاف دارد دیگر. وقتی که آمد در این‌جا بعضی‌ها گفته بودند یعنی خیلی‌ها، این دیگر مرتد شده زن تو. تو باید از او جدا بشی و چی و این‌ها داشت این قضیه را برای مرحوم آقا نقل می‌کرد. من همان جا جلو مرحوم آقا به او گفتم آقا این زن تو مرتد نیست. این نفهمید است. بلند شو برو دنبالش بگو عیب ندارد. به همان مسیحیت بلند شو بیا این نمی‌فهمد.

آن از روی نفهمی آمده این کار را کرده. ارتداد این نیست، ارتداد این است که شخص از روی عناد و از روی غرض ان‌شاءاللَه اگر خداوند به من توفیق

بدهد الان مشغول هستم شاید این مسئله دیگر تا توفیق پیدا بکنیم تمام شود. ما در این‌جا ثابت می‌کنیم. اصلًا نود درصد این ارتدادها، همه ارتداد نیست. تمام این‌ها مسائلی است که از روی نفهمی از روی استضعاف، از روی ضعف، ضعف عقیده، ضعف بنیه جبر و سایر این‌ها، مطالب تغییر و تبدّلاتی پیدا می‌شود. با آن قضیه ارتداد و کذا و قتل و اعدام و مسائل دیگری که و احکام دیگری که بر آن مترتّب است. این مسائل همه فرق دارد. این از روی نفهمی یک تبدّل عقیده پیدا کرده و برگشته. این ارتداد نمی‌گویند ولی دیگر کار گذشته بود و دیگر این شخص رفته بود و عیال هم گرفته بود و دیگر بچه‌هایش دیگر این‌طور شده بود. این‌ها چیست این‌ها همه به خاطر دور بودن از آن حقیقت و مغزای دین است. به خاطر استضعاف است. این شرکی که الان این ورزیده از روی جهالت است از روی استضعاف فکری است دورش را گرفتند احاطه‌اش کردند نمی‌تواند از عهده بربیاید. قدرت و قوت علمی ندارد. قوت و قدرت دماغی ندارد. و

نمی‌تواند جواب بدهد نمی‌تواند پاسخ بدهد آقا ما الان داریم می‌بینیم دیگر، دیگر چرا راه را دور بریم. جاهای دور، نه آقا جان تو خود ما هم همین است. واقعاً الان ما مسئله استضعاف را با تمام وجود ما احساس می‌کنیم. استضعاف وقتی که یک نفر بیاید، دو نفر بیاید حسن بیاید، حسین بیاید نقی بیاید رفته شخص فرض کنید، شخص در فلان جا گفته است آقا دلیل بر این‌که مسئله حق است. این است که فلان کس تأیید می‌کند. خوب طرف هم می‌گوید عجیب است دیگر فلان کس که تأیید می‌کند این مطلب را خب این باید رویش فکر کرد. باید رویش چیز کرد. یا این‌که چند نفر این را می‌گویند. فلان شخص فقط چون یک نفر است این را می‌گوید. می‌گوید خب چند نفر است. خب والّا تا به حال شنیدیم. مثل این‌که حق هم کشی منی است. یعنی فرض کنید کیلویی است. باید باسکول بگذارند بروند نمی‌دانم بروند بایستند این طرف ببینند ترازو. این‌ها چطور هیچی. آن هم می‌گوید بله دیگر خب این یکی آن سه‌تا چهارتا پنج‌تا ده‌تا بیست‌تا، این یک مسئله‌ای است. درست شد. ولی یک نفر می‌گوید نه آقا جان

دنیا برود. آن طرف برود، تو ببین حق کجاست.

اعرف بالحقّ تعرف اهله.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام عجیب واقعاً، واقعاً کلمات آن حضرت از معجزه بگویم، معجزه کجا، جایی که آقای حداد بفرماید هر کلمه ما چهار هزار معجزه به آن نمی‌رسد. آن وقت ببین کلام علی چقدر بایستی این‌جوری ... واقعاً این معجزه نیست که حضرت می‌فرماید: اعرف با الحقّ تعرف اهله. اوّل برو حق را بشناس، نگاه به شخص نکن. چرا؟ چون تو این شخص را هم نشناختی. تو فقط ظاهر او را دیدی. تو فقط سلام علیکم‌های مجتّبانه را مشاهده کردی. اما آنچه که در باطن می‌گذرد و در این دل چه می‌گذرد را هم دیدی؟ آیا به او اشراف پیدا کردی. حالا متوجه شدید ما همه این مدرکاتمان همه برای ظاهر است. شما الان دارید مطالب مرا می‌شنوید خیلی هم قشنگ خوب. ما حرف می‌زنیم مثل بلبل. بله. هیچ متوجه نیستیم که ساعت چند است. الان ساعت ۲۰/ ۹ دقیقه است. بله. شما زندگی دارید. زن و بچّه دارید. باید بلند شوید بروید. بالاخره آن‌جا هم کار و زندگی است دیگر.

عرض کنم دعا، دعای نیمه شب و عرض می‌شود گریه سحری، نه آن وقت نشستیم با خیال راحت هی می‌گوییم قصه می‌گوییم و حکایت و این‌ها. شما هم گوش می‌دهید و می‌گویید چه آقای خوبی است. اولا عمامه دارد. معمّم است به لباس رسول اللَه. درست شد. (آقا محمد می‌خنده). بعد هم منتسب به مرحوم آقاست. پسر آقاست. مگر پسر آقا بودن فخر و شرافت است. برای خود انسان است. مگر ارزش است. البته ما قابلیت بر این مسئله را نداریم. اما نه این‌که این موجب یک حسنی در درون ما باشد. مگر پسر امام علیه‌السلام جعفر کذّاب درنیامد. مگر پسر امام علیه‌السلام نفی امامت امام رضا نکرد. مگر نکردند. آن که پسر امام بود. خدا نیاورد آن روزی را که ما چیز باشیم. در عین حال چیست؟ مسئله به خدا مربوط است. اما شما چی؟ شما نگاه می‌کنید می‌بینید یک آقایی نشسته است، عمامه‌ای دارد، دارد از مفاتیح هم می‌خواند، دعای ابوحمزه هم دارد ترجمه می‌کند. به آقا هم منسوب است. پس دیگر کارش تمام است. ولی نه آقا جان، این نیست. شما به این حرف من باید با معیار حق نگاه کنید.

اگر یک روز خود من تخطّی کردم. جلوی من را بگیرید. آقای فلانی این حرفی که شما می‌زنید با معیار حق تطبیق نمی‌کند. با ملاک حق تطبیق نمی‌کند. با آن چیزهایی که ما فهمیدیم و ادراک کردیم تطبیق نمی‌کند. چه اشکال دارد؟ چه اشکال دارد ما این‌طور باشیم؟ چه اشکال دارد که ما یک تغییری در خودمان بدهیم؟ چه اشکال دارد که از این مطابعت کورکورانه یک قدری فاصله بگیریم؟ چه اشکالی دارد؟ یک وقتی حق مجسّمه مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مثل ابوالفضل العباس علیه‌السلام، مثل حضرت علی اکبر علیه‌السلام. آن‌ها از ائمه، این هم از .... خب این مجسّمه دیگر. آن‌جا دیگر تمام است مسئله. فکر کردن آن‌جا راه ندارد اصلًا. یک وقت نه، مسئله محل شبهات، شرب خمر، شرب خمر است. چه برای غیر، چه برای پسر آقا فرقی نمی‌کند. حرام، حرام است. التفات کردید. بعضی‌ها می‌گفتند ما در این مسائل دخالت نمی‌کنیم. این‌ها مسائلی است که به خود آن‌ها واگذار می‌کنیم. خیلی اشتباه گفتند. چرا؟ چون این مسائل، مسائل

شخصی نبوده که شما دخالت بکنید یا نکنید. مسئله، مسئله مکتب و عقیده است. یک وقت مسئله، مسئله شخصی است. دعوی شخصی خانوادگی است. بابا نه این طرف را داریم. نه آن طرف را داریم. هر دو طرف را داریم. این‌ها را باید صلح بدهیم. چه کنیم. مسئله تمام شود. حل شود. اصلًا یک مسئله خانوادگی است. این مسئله مکتب است. تو غلط می‌کنی اصلًا کناره بگیری. پدرتو خدا درمی‌آورد. مسئله اختلاف، اختلاف شخصی و خانوادگی نیست. اختلاف، اختلاف مکتب است. تو که می‌گوئی کناره می‌گیرم. یعنی این، تو داری از حق کناره می‌گیری. بگو ببینم اگر زمان آقا هم یک چنین قضیه‌ای اتفاق می‌افتاد همین‌طور بودی؟ حالا فهمیدی زمان آقا هم مجاز بود. آن‌جا هم مجاز بود. آن‌جا هم آقا را با همان ریش و عمامه بزرگ و عصا می‌دیدی و الّا حرف آقا چیست؟ حرف آقا زنده است. خود آقا می‌رود در خاک. خود آقا هم می‌رود در قبر. درست شد. آقا که می‌رود در قبر و بدنش هم می‌پوسد و خاک می‌شود. همه آن از بین می‌رود. آن حرف و مکتب آقا مهمّ است. چرا از مکتب آقا

نیامدی دفاع کنی؟ تو که حق را دیدی. چرا نیامدی؟ حالا چه من قائلش باشم. چه زیدبن ارغم باشد. چه فرقی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند. پس این‌که ما به این‌ها کاری نداریم. این‌ها کارشان مربوط به خودشان است. این چیست؟ عین باطل است. صددرصد. بلند شو بیا قشنگ وسط. چه می‌شود. چطور می‌شود؟ زندگی‌ات از بین می‌رود؟ برود کار و کسب را از دست می‌دهی؟ بده. از دست می‌دهی از دست بده. نمی‌دهی، باشد نده. نمی‌خواهی عیب ندارد. ولی این نیست شخص من در این‌جا مطرح نیست. آن صحبتی که می‌شود، آن حرفی که می‌شود آن باید باشد. حالا بدش می‌آید، پسر آقا بدش بیاید. پسر آقا بدش بیاید. چه فرقی می‌کند. پسر آقا آن همان خون و همان گلبول و پلاسما که بقیه دارند. خب این هم دارد. خب آن فرض کن سر و قد و قیافه و دست و پا همه دارند. این هم دارد.

مغز و اعصاب و عروق که بقیه دارند، خب این هم دارد. چه فرقی می‌کند؟ فرقی نمی‌کند. اگر یک خطری بخواهد متوجه بشود، متوجّه منتسبین به آقا

بشود، آیا شما آن خطر را نمی‌توانی دفع کنید؟ چطور شد؟ این خطر که الان متوجه می‌خواهد بشود. چرا کناره‌گیری کردی؟ و چار (؟؟) با سکوت خود گذاشتی این‌ها هی بیشتر فرو بروند. بیشتر اذیت بشوند. بیشتر بارشان زیاد بشود. التفات کردید. این است مسئله، که معیار ما نباید فقط معیار ظاهر باشد. معیار ظاهر با گذشت زمان آن معیار هم از بین می‌رود. وقتی ظاهر از بین رفت آن هم از بین می‌رود. آن کسانی که با مرحوم آقا بودند و با ظاهر آقا بودند. با رفتن آقا آن هم چه؟ از دست رفت. ولی آنان که با باطن آقا بودند با ملاک آقا، با آقا بودند. آن ملاک را بعد از فوت هم حفظ کردند. همین‌طور، ملاک از بین نرفت. دو، دوتا چهارتا. از زمان خلقت آدم، بلکه بعد از خلقت آدم بلکه بعد از خلقت کره زمین و آسمان‌ها و سموات دو دوتا چهارتا بود. الان هم دو دوتا چندتاست. پنج‌تا؟ چهارتا است. امام زمان هم ظهور می‌کند، دو دوتا چهارتا است. قیامت هم اگر باشد باز دو دوتا چهارتا است. پنج‌تا نمی‌شود. خدا هم بخواهد نمی‌شود. دو دوتا چهارتا است.

این آن چیزی است که بزرگان به دنبالش بودند و متأسفانه در ما چی؟ ما بیاییم این مسئله را در خودمان تقویت کنیم. چرا شما به من نگاه می‌کنید؟ چرا شما به غیر نگاه می‌کنید؟ چرا؟ شما بیایید به مطلب نگاه کنید. مطلب را یاد بگیرید. مطلب را به دست بیاورید. معیار را به دست بیاورید. آن مهمّ است. من امروز هستم. فردا می‌روم. ما که خبر نداره آدم را با این مرض‌های جدید و سرطان و ایدز و این‌ها که ... از این حرف‌ها نمی‌دانم و تصادف و فلان و امراض و ابتلائات و از این مطالب. کی امید دارد. به این دیگر. یک دفعه آقا اونجاش درد گرفت. الان سرطان شد. تمام شد دیگر. در ماه دیگر هم ... مگر نمی‌روند همین‌طور دارند ... چه اطمینانی هست؟ چه هست. آن وقت خسران برای انسان این‌جاست که ببیند عجب زمان آقا را تجربه کرد. رفت زمان بعد از آقا را تجربه کرد. رفت آخر تا کی باید تجربه کرد. تا کی همین‌جور باید به تجربه گذراند، مطلب را. نباید انسان از تجربه استفاده کند؟ نباید انسان یک روز این تجربه را به کار ببندد. بله

این‌ست مسئله. خوب ساعت ۵. ۹ شد. ما نمی‌دانستیم کجا بودیم، آمدیم کجا. صحبت در این‌جا بود که حلم پروردگار نسبت به شرک این حلمی که امام سجاد علیه‌السلام خدا را بر آن حلم حمد می‌کند. آن حلمی که براساس غضب و قهر است نیست، چون آن حلم حمد دارد حضرت سجاد می‌گوید که الحمدللّه که خدا ما را عذاب می‌کند البته یک قسم است که آن هم برگشتش به جمال هست ها، که ما آن را فردا ان‌شاءاللَه اگر خدا توفیق داد آن را عرض می‌کنیم گناهانی را که ما انجام می‌دهیم پس آن گناهانی که در آن جنبه انانیت جنبه استکبار جنبه تظاهر است جنبه تفرعنو انّیت آن گناهان آن‌ها چیزی است که مورد عفو و مغفرت پروردگار قرار نخواهد گرفت و آدم باید برای این گناهان فکری بکند. آن گناهانی که از روی غفلت، از روی جهالت، از روی نفهمی است، از روی جوانی است، از روی بچگی است، این گناهان، نه این‌ها گناهانی است که مورد غفران و مورد مغفرت پروردگار قرار می‌گیرد.

حتی خدا نسبت به فرعونش که در مقابل او ادّعای الوهّیت هم می‌کند یک همچین چیزی را

ندارد، نسبت به فرعون هم خدا می‌گوید بروید. خدا می‌گوید بروید بروید با او حرف بزنید. از روی نفهمی حالا آمده یک چیزی گفته. گفته من خدای من شما هستم. آن اصلًا چه می‌فهمد. خدا چه کسی است؟ حالا آمده گفته فرعون نمی‌داند ها. اما ماها می‌دانیم. متوجه‌اید منظورمان از ماها کیست؟ آن درس خوانده‌هایی که آن‌ها آمدند و در قبال حق ایستادند و به هیچ بیانی تنازل نکردند. آن‌ها، آن‌ها مسئله‌شان مسئله مشکل است بله خیلی قضایا منحت است. خیلی مشکل است. خیلی عجیب است. آن دو سه سال به فوت مرحوم آقا، ایشان یک نواری دارند بله، در آن نوار بله، ایشان شرح می‌دهند که چرا حوزه علمیه به این نحو درآمده و حوزه علمیه نجف و ایشان می‌فرمودند آن کسانی که آمدند و در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند و با همان حربه امیرالمؤمنین آمدند با امیرالمؤمنین به جنگ پرداختند. با همین چیز با همین چی با همین فقه و اصول، با همین اصطلاحات، با همین فرمول‌ها با همین‌ها آمدند به جنگ کی؟ به جنگ امیرالمؤمنین.

آن کسی که می‌آید و می‌گوید که انسان باید برخلاف رضای الهی در صورتی که مصلحت اقتضا می‌کند، عمل کند. آن کسی است که در مقابل امیرالمؤمنین ایستاده است. آن کسی است که در مقابل ولایت ایستاده است آن کسی که می‌آید آسید حسن مسقطی را از نجف به چه جرم؟ به جرم گفتن توحید بیرون می‌کند. آن کسی است که در مقابل امیرالمؤمنین ایستاده است. آسید حسن مسقطی چه کسی بود؟ آسید حسن مسقطی به چه دعوت می‌کرد؟ به دنیا دعوت می‌کرد؟ به مال و منال دنیا دعوت می‌کرد؟ به چه دعوت می‌کرد؟ به خدا دعوت می‌کرد به امام دعوت می‌کرد. به ولایت دعوت می‌کرد. مردم بیایید به سمت خدا بروید. مردم بیایید دست از این دروغ بردارید. تهمت بردارید. این تهذّب و رفیق بازی و باندبازی و مجلس درست کردن بردارید. بیایید همه یکی بشوید.

این مرجعیت و آن مرجعیت را کنار بگذارید. همه یک کاسه بشوید. این حرف‌ها را ایشان درمی‌آمد می‌زد. عجب نمی‌شود این حرف‌ها زده بشود. این همه ما درس خوانده‌ایم. حالا بیاییم

فرض کنید تخت شهریه‌مان را یکی کنیم. با آن تخت دیگر. تخت و نمی‌دانم جانماز. هان! پس آیت اللَه به چه درد می‌خورد؟ این همه ما درس خوانده‌ایم. زحمت کشیده‌ایم. رسائل سال‌ها درس داده‌ایم. مکاسب درس داده‌ایم. کفایه آمدیم، بالا. حالا شده‌ایم مرجع تقلید که بیایند بگویند آقا وجوهاتت را فرض کنید بریزید به حساب، همه بروند از آن‌جا بگیرند. نه اسمی هست از تو، نه رسمی از تو. امکان ندارد آقا نمی‌شود. این‌ها کسانی هستند در مقابل امیرالمؤمنین می‌آیند می‌ایستند. این‌ها کسانی هستند که در مقابل امام زمان می‌آیند می‌ایستند. این طرره قضیه خب این چیست؟ این‌ها حساب حالا پس می‌دهند. این حلم خدا مشمول ماها خواهد شدها! ما ها، ما که این وضع را داریم. صبر کن، صبر کن، واشّد المعاقبین فی موضع النّکال و النّقمه در دعای افتتاح می‌خوانیم اشّد المعاقبین در جای نکال و نقمت که باشد خدا اشّده اشّد که أفعل تفضیل یعنی از او دیگر، بالاتر اشّد المعاقبین.

شروع قسمتB

خطاب به مشرکین نداردها. همین ها که گاو می‌پرستند. گوسفندی می‌پرستند. نه این نیست. خطاب به شرک نفس است. آن کسانی که مقابل پروردگار می‌آیند و می‌ایستند و عنادا و جهادا و جهورا این‌ها می‌آیند و در قبال حق موضع می‌گیرند و با دیدن حق سر تعظیم و کرنش فرو نمی‌آورند. مربوط به این‌ها، و الّا نسبت به فرعون هم خدا چه است؟ خدا رحیم است خودش نخواست. خودش نخواست کی! آن وقتی که موسی آمد و دید. آن موقع دیگر شمارش معکوس دیگر شروع شد. موسی آمد اژدها .... فهمید دیگر این قضیه، قضیه سحر نیست. فهمید این مسئله دیگر حقّ است، همه سحره را جمع کرد. همه سحره آمدند. سحره نه صاف بودند پاک بودند. آمدند دیدند این مسئله نیست. متخصّص بودند دیگر. خبراء بودند. یک قضیه فصیح بودند. دیدند این مسئله با سحر جور درنمی‌آید. آمدند تسلیم شدند. آن هم درآمد، خب تو هم تسلیم شو. من را که تمام حربه‌ات این سحره بود. هرچه داشتی آوردی. خودت هم که ید و بیضاء

نداری. خودت هم بیا، بسم اللَه. خودت که نداری این سحره بیچاره را این را گرفته بودی به کمک. این سحره که این‌جا تسلیم شده‌اند. خب تو چرا تسلیم نمی‌شوی. این‌جا چی شد. این‌جا آن شرک آمد جلو.[1] این‌جا بود. نه قبل از این این‌جا دید. نه حق برایش روشن شد. ایستاد. ایستاد.[2] قبل از این‌که من به شما اجازه بدهم چرا رفتید. إ گفتن إه تا حالا ما مخلص و نوکر تو بودیم. الان دیگر مخلص این هستیم. تا حالا هرچه می‌گفتی قبول کردیم. اما الان دیگر حق برای ما روشن شده است. دیگر نیاز به اذن نداریم. تو خودت هم باید بیایی. گفت نه. وقتی دید انکار کرد. انکار کرد. شرک ورزید. من شما را به شاخه‌های نخل، به صلیب می‌بندم. گفت حالا هر کاری می‌خواهی بکن. ما که دیگر امنّا بربّنا. ما که دیگر ایمان آوردیم. تو حالا بیا ما را دار بزن. بکش. هر کاری می‌خواهی بکن. این‌جا شمارش معکوس فرعون از این‌جا به بعد شروع شد.

---

[1] آیه ٤٨ از سوره ٤: النساء.

[2] آیه ٤٩ از سوره ٢٦: الشعراء.

حتی نسبت به ... یک روایت عجیبی آقا این الان به نظرم آمد. خیلی وقت پیش نمی‌دانم شنیدید که وقتی که قضیه حضرت ابراهیم با نمرود و این‌ها پیش آمد و این‌ها، نمرود گفت من بروم بالا ببینم آن خدایی که آن بالا هست بروم آن خدا را یک چیز کنم. آیه چیست؟ آیه قرآن" لعلّی ابلغ الاسباب اسباب السّموات والارض"[1] من یک نردبانی برایم بسازید من بروم آن بالا، با تیر بزنم. آن خدایی که آن بالاست. من دیگر از شر آن خدای ابراهیم راحت شویم. خب حالا خب. تصورش ... وقتی که آمد تیر زد روایت داریم که خدا به ملائکه‌اش گفت یک ماهی بیاورید بالا نگه دارید، که تیر که می‌خورد این بنده من، خائب و خاسر نشود. این تیر بخورد به آن و این خونی که می‌ریزد تصور کند آن خدا را با تیر زده. یعنی این‌قدر عجیب است! این روایت را من دیدم منتهی الان به نظرم نمی‌آید. خب رفقا ببینند تفّحص کنند یعنی حتی نسبت به نمرود هم مطلب این طور است. که می‌گوید که خدا می‌گوید من دلم

---

[1].

نمی‌آید این بنده من که حالا آمده این‌جا آمده مثلًا ما را با تخیل ما را با تیر بزند. می‌گوید حالا تیر ما رفت. کجا رفت دیگر. اقلًا بخورد به یک چیزی تصور کند که حالا خب زدیم او را. ولی مسئله چیست؟ خب آن‌که نگاه نمی‌کند که حالا تیر زدی یا فرعون آمده گفته است"[1] بگویند بابا، هرچه می‌خواهید بگویید، باشد. دارید وقتتان را تلف می‌کنید. عمرتان را دارید ... به جای أنا ربکم الأعلی. بگو الهی مثل پیغمبر باش. کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا. چرا این را نمی‌گویی. بیا این را بگو. "کفی بی عزّا ان تکون لی و کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا" به جای انا ربکم الاعلی. بیا حرف پیغمبر را بزن. عزّت همین برای من بس است که تو ربّ منی و فخر برای من این است که من بنده تو هستم. خب حرف را عوض کن. کاری ندارد آن را بردار جایش را عوض کن. عبودیت را با ربوبیت جایش را عوض کن. آن وقت ببین چه گیرت می‌آید. اشاره می‌کنی ماه را دو نصف می‌کنی. اشاره می‌کنی خورشید برمی‌گردد. حرف

---

[1] آیه ٢٤ از سوره ٧٩: النازعات.

جایش چه شد. عوض شد. می‌گویی نه. نخیر ما سر حرف‌مان ایستادیم. خب بایست. آنقدر بایست تا جانت درآید. (ادامه صوت) بالاخره یک روزی باید دیگر موقع رفتنش است. (تا این‌جا جا افتادگی نوار داشت) آن موقع مشخص می‌شود که بالاخره خوب بود. انسان یک قدری تجدید نظر می‌کرد. یک خورده‌ای یک کمکی در اعتقادات و در مبانی خودش چه می‌کرد؟ تجدید نظر می‌کرد. خب. دیگر

[دفتر تمام گشت و به آخر رسید عمر *** ما

هم‌چنان در اول وصف تو مانده ایم]

ان‌شاءالله دیگر تتمّه این صحبت‌ها برای، ان‌شاءاللَه فردا شب اگر خدا توفیق دهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد